

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که فرموده‌اند این روایات وارده‌ی در باب مضاربه علی القاعده هست و
فضولی نیست بنابراین ربطی به باب فضولی ندارد نه برای استدلال و نه برای استیناص و
نه برای تأیید. اصلاً فضولی نیست علی القاعده است.

راه اول، راه مرحوم محقق یزدی، محقق اصفهانی و محقق امام قدس سرهم بود که
حاصل مطلب این شد که ... این‌جا تعدد مطلوب هست. و حتی آن مواردی را که نهی
کرده و شرط کرده که نکن، حتی آن موارد در مطلوب ثانی وارد است. ولی در مطلوب
اول وارد نیست. پس مضاربه حتی نسبت به آن هم در واقع وجود دارد. و به تعبیر مرحوم
سید در خود اصل مضاربه قید و قیودی نیست به عنوان حکم وضعی خودش، به عنوان
تکلیف می‌آید می‌گوید که آن‌جا نرو، آن را نخر. این یک تکلیف هست که می‌کند. شبیه
عرض کردیم شبیه نهی از بیع وقت نداء، که شارع در آن‌جا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275)
را دارد در عین حال هم می‌فرماید که معامله نکن. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» آن وضعی هست
یعنی اگر معامله انجام شد آن نقل و انتقال حاصل می‌شود. اما در عین حال هم
می‌فرماید که این معامله را انجام نده. و حرام است کتک هم می‌خوری اگر انجام بدهی.
این‌جا هم همین‌جور است. مالک می‌گوید با این کار مضاربه بکن هیچ قید و قیودی هم
ندارد ولی بعد تکلیف می‌کند بر او که آن را نخر، آن را چه نکن، این‌جوری.

س: و اگر این تکلیفش برگردد به این‌که در این مال تصرف نکن، این با «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»
فرق می‌کند. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» اگر شارع می‌گفت «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، 1) را داری اما
یوم وقت النداء یحرمُ علیکم تصرّف فی اموالکم، در این حالت بیع آن هم باطل بود.

ج: نه، چون ببینید یحرم وقت النداء همین بیع کردن حرام است.

س: و یحرم

ج: انتقال که مال حرمت نیست. انتقال دادن، همین بیع کردن.

س: یحرم و تصرف در مالی که آن مال، مال من هست.

ج: نه می‌گوید که ببینید، بگوید آن تصرف اگر یک آثار وضعیه دارد من آنها را قبول می‌کنم. ولی در عین حال می‌گویم که این فعل تو هم اشکال دارد. حالا این‌جا هم همین‌جور می‌گوید. سید تعبیرش روشن‌تر می‌کند مسئله را. که حالا مرحوم اصفهانی رضوان‌الله علیه فرمود تعدد مطلوب است علی سبیل الترتیب. که سید هم فرمود که تعدد مطلوب است ولی به این تعبیر بیان می‌کند.

مرحوم امام هم می‌فرمایند که این شرط خارجی است. یعنی درون مضاربه نیست. این شرطاً خارجی، که معال آن به همین برمی‌گردد. این‌ها مطالب‌شان یکی هست. فلذاست که مرحوم استاد قدس سره در ارشاد الطالب فرموده که کلام سید و اوضحه بعض الاجلاء قدس سره، که مقصود ایشان از بعض الاجلاء امام هست در این‌جا. آن وقتی که ایشان مکاسب و این‌ها را می‌فرمودند یک زمانی بود که معمولاً نام امام را که می‌بردند می‌گفتند دامت شوکت. خب این فرمایش این بزرگان.

مرحوم امام قدس سره یک اضافه‌ای هم بر این مسئله دارند. و آن این است که از این دو روایتی که گفتیم که یکی روایت جمیل بود و یکی روایت حلبی که هر دو هم از نظر سند تمام هستند ایشان می‌فرمایند اصلاً در روایت اولی اگر دقت در روایت بکنیم اصلاً روشن هست که این امری است خارج از مضاربه. نه این‌که ما حمل می‌خواهیم بکنیم فراراً از بروز یک اشکالی. نه ظاهر خود روایت هم همین است. این اضافه‌ای است که بر آن اعلام دارند ایشان.

در روایت حلبی این‌جوری بود «عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الْمَالَ قَيْقُولٌ لَهُ أَنْتَ أَرْضَ كَذَا وَ كَذَا وَ لَا تُجَاوِزَهَا وَ اشْتَرِ مِنْهَا قَالَ فَإِنْ جَاوَزَهَا وَ هَلَكَ الْمَالَ فَهُوَ صَامِرٌ وَ إِنْ اشْتَرَى مَتَاعاً قَوْضِعَ فِيهِ فَهُوَ عَلَيْهِ وَ إِنْ رِيحَ فَهُوَ بَيْنَهُمَا» این‌جا ایشان این‌جوری می‌فرمایند، می‌فرمایند که «أَنَّ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الْمَالَ قَيْقُولٌ» این فاء چی هست؟ فاء تفریع هست یعنی بعد از این‌که أعت المال و مضاربه را انجام داد که دیگر حالا خصوصیات آن را نمی‌خواهد بیان بکند. بعد به او می‌گوید «أَنْتَ أَرْضَ كَذَا وَ كَذَا وَ لَا تُجَاوِزَهَا وَ اشْتَرِ مِنْهَا» که این يعطى المال، یعنی يعطى المال، یعنی يضارب. فى الرجل يضارب المال. این تمام شد. بعد فيقول. پس دیگر این فيقول آن می‌شود یک امر خارجی. می‌فرماید که «و الاولى أن يقال إن الرواية الثانية لا تأبى عن الحمل على الاشتراط الخارجى لو لم نقل بظهورها فيه فإن قوله يعطى المال من غير ذكر المضاربه و كيفية قرارها ظاهر فى أن المراد إهمال التفصيل و يكون المقصود أنه يعطى مضاربه بكذا و كذا، فقوله فيقول مصدراً بالفاء ظاهر فى أن هذا شرطاً زائداً على اصل المضاربه مع أن الأمر بإتيان ارض كذا و النهى عن التجاوز خارجان عن اصل المضاربه و كذا اشتر منها» مضاربه چی هست؟ مضاربه این است که می‌گوید با این مال برو معامله بکن، سود پیدا کردی، سود که پیدا شد بحسب فلان کسر آن مال تو، و فلان کسر آن هم مال من. این‌که امر می‌کند فلان سرزمین برو یا نهی می‌کند که از آن‌جا تجاوز نکن، جای دیگر نرو، ایشان می‌فرمایند این خارجان از اصل المضاربه است.

س: خارجان باشند دیگر به وضعی نمی‌شود برگرداند؟

ج: بله

س: یعنی اگر خارجان باشند دیگر حتماً باید تکلیفی معنا کرد؟ ممکن است که خارجان باشند ولی ??? اشکالی ندارد. بله خارج از ماهیت مضاربه هست این شرط، ولی ممکن

است که شرط نذری باشد به این معنا که شرط ضمن عقد باشد. نه تکلیف؟؟؟ این اشکال به آن وارد هست دیگر.

س:؟؟؟

س: نه می‌خواهم بگویم آن استدلالی که می‌گوید این‌ها خارج از ماهیت مضاربه هستند بله ما قبول داریم می‌گوییم خارج از ماهیت مضاربه هست که اشتر من هذا الارض و لا تشتتر من ذاک الارض، این‌ها خارج از ماهیت مضاربه هست ولی ممکن است یک شرطی باشند در ضمن عقد. لا تکلیف محض.

ج: نه مقصود این است که ببینید ...

س: سد ثغور نمی‌شود حالا این احتمال وجود دارد.

ج: نه حرفی که زده می‌شود این است. ببینید یک وقت می‌گوید که متاع فلان بخر، این جزو مضاربه هست فلذا بعد از آن فرموده که مع انّ الاشتراء من ارض کذا، غیر اشتراء متاع کذا فإنّ الاول أيضاً ظاهرٌ فی الاشتراط.

س:؟؟؟ اشتراط چه منعی دارد؟

ج: یعنی اتیان به فلان‌جا. این‌که جزو مضاربه نیست اتیان به فلان‌جا. یا از آن‌جا تجاوز نکردن.

س: یعنی از امتنعهی آن‌جا؟؟؟ یکی از شروط وضعی؟؟؟

ج: نه. این اتیان، رفتن، نرفتن، این‌ها که توی مضاربه نیست.

س: این‌که کنایه است یعنی از امتنعهی آن‌جا بخر. رفتن که مراد نیست که قدم بردارد.

س: حالا به فرض که مضاربه نباشد، بعد ثمّ؟ یعنی شرط ضمن عقد هم نیست؟

ج: بله.

س: ایشان هم همین را می‌خواهند بگویند. عقد معلق بر این ماهیت نیست. اما چرا شرط ضمن عقد نباشد؟

ج: نه یک امر خارجی است مثل تعدد مطلوب می‌شود. یعنی یک شرط خارج از مضاربه هست. یعنی قیود مضاربه نیست.

س:؟؟؟

ج: نیست.

س: می‌گوید به شرطی که خیاطت بکنی برای من. خارج از؟؟؟ مضاربه کن به شرطی که برای من خیاطت هم بکنی. شرط ضمن عقد هست. وجوب؟؟؟ دارد عمل هم نکند اگر تسری کند به عقد، می‌گویند عقد باطل است.

ج: نه فرض کنید شرط ضمن عقد باشد ولی خارج از عقد هست.

س: توضیح می‌فرمایید یعنی چی؟

ج: یعنی قیود مضاربه نیست. ببینید مشکله‌ی این‌جا چه هست که می‌گویید خلاف قاعده باشد؟ این است که اگر مضاربه نیست این سود چه جور تقسیم می‌شود؟ بر اساس آن مضاربه؟ مضاربه که انجام نشده. یک معامله‌ای کرده که ربطی به مضاربه ندارد. چرا امام می‌فرماید که اگر چی شد ربح آن تقسیم می‌شود بین آن‌ها؟ چون این معامله‌ی فضولی هست. هم این آقایان چی هست؟ بگویند این نه، این یا حمل می‌کنیم یا می‌گوییم بعضی از آن‌ها ظاهر است. در این‌جا تعدد مطلوب بوده. توی مضاربه قید ندارد.

س: پس سود هم فرع بر اصل مضاربه هست؟

ج: بر اصل مضاربه هست.

س: تخلف از زائد کرده.

ج: بله.

پس بنابراین بله شما ممکن است که این‌جا بگویید قد قیل که بله این خیار تخلف شرط دارد. یعنی مالک شرط را عمل نکرده می‌تواند مضاربه را به هم بزند بگوید خیار تخلف شرط دارد. اگر ما بگوییم خیار تخلف شرط فقط مخصوص به بیع نیست و این‌جاها هم می‌آید. اما اگر رفت معامله را انجام داد و سود کرد بحسب طبع اولی اگر به هم نزدی، سود تقسیم می‌شود.

س: ???

ج: حالا هنوز به آن نرسیدیم. صبر کنید. جواب ایشان را دارم می‌دهم.

پس بنابراین و لو شرط هست اما این شرطی است که داخل در مضاربه نیست. مضاربه بر هیچ قیدی ندارد. خود مضاربه. فلذا سود تقسیم می‌شود علی ما شرط.

س: اگر همین فرمایش را هم فرمودید می‌شود شرط ضمن عقد را که تخلف آن تسری به عقد نمی‌کند پس عقد صحیح است و لو شما این شرط را عمل نکردی خب حرام است این‌جا اشکال می‌کند که اگر روایت می‌خواست علی القاعده باشد امام نمی‌توانست بگوید که الزام داری به آن تقسیم سود، چرا؟ همان‌طور که فرمودید تخلف شرط داری می‌توانی....

ج: نه دارد حکم طبیعی آن را می‌گوید. می‌گوید اگر رفت فروخت

س: لک الخیار...

ج: نه لزومی ندارد که بفرماید.

س: چرا.

ج: نه هیچ لزومی ندارد که بفرماید.

س: قبلاً فرمودید آن چیزهایی که عرفاً ملازم هست را هم باید امام....

ج: نه لزومی ندارد امام علیه السلام بفرماید. خب امام می‌فرمایند که سود هم همین جور تقسیم می‌شود. اگر سود کرد سود تقسیم می‌شود حالا اگر تو معامله را آمدی به هم زدی، حالا امام هم می‌فرمایند که اگر اقاله کردی چی؟ بیاید اقاله را هم بگوید؟ خب اگر اقاله هم کردی بعد آن معامله به هم می‌خورد هیچ.

س: این با آن فرق می‌کند.

ج: نه دیگر این با آن فرقی نمی‌کند.

س: وقتی خیار دارد باید بگوید خیار دارد نباید بگوید....

ج: نه آن‌ها که روشن است. همه‌ی احکام فقه را باید این‌جا گفت؟ خب معلوم است دیگر وقتی که شرط کردی خیار تخلّف شرط هست. لزومی ندارد.

س: نه. ???

ج: بابا اگر ... آن‌که دیگر گفتن ندارد. اگر این‌ها را شرط کردی ...

س: ???

ج: بله آن‌که سود بین، اگر فروخت، الان سودی حاصل می‌شود یا نه؟ تا اعمال خیار نشده این سود بینهما هست.

س: فرمودید سابقاً که لوازم این‌چنینی را هم امام و هم فقهی باید بفرماید

ج: ??? که باید بفرماید...

س: فرمودید چیزهایی که ملازمه دارد با سؤال، و لو این‌که خارج از آن باشد.

ج: حسن است گفتن آن. لزومی ندارد. و این‌جا به قول آقایان می‌فرمایند امام می‌فرمایند و الحمل علی الشرط الخارجی بقرینة حکمه أهون تا این‌که ما بیایم بگویم یک خلاف قاعده‌هایی این‌جاها هست و یک چیز عجیب و غریبی هست در این‌جا.

س: می‌خواستم بگویم شاید مرحوم امام بخواهد بگوید شرط ضمن عقد نیست شرط خارج از عقد هست. این باز وجهی داشت.

ج: نه خارج عن المضاربه هست.

س: این هیچ. اگر شرط ضمن عقد باشد....

ج: نه اشکال ندارد که ضمن عقد باشد. آن‌که حل می‌کند مسئله را. تازه اگر خارج هم باشد ضمن عقد نباشد، خب تمام شده باشد. خب یک امر است منتها آن‌جا شما بگو که

س: شما اشکال توی ظهور روایت چرا به آن باشد. اگر احتمال بدهید کافی هست.

بعد می‌فرمایند که بله اما روایت جمیل که آن روایت اول باشد آن دیگر خود الفاظ آن جوری نیست که ما بتوانیم این‌جوری معنا بکنیم. ولی باید حمل بکنیم و بگویم چون این‌ها یک خلاف قواعدی هست که خیلی مستبعد هست که یک حکم تعبدی در این‌جا خواهد

شارع اعمال کرده باشد از این جهت ایشان می‌فرماید که باید حمل بکنیم بر این. این مطلب ایشان در مورد این دو تا روایت.

حالا این یک امر زائدی بود اضافه‌ای بود که ایشان بر آن اعلام داشتند که آن‌ها حمل می‌کردند و می‌گفتند که باید بگوییم روایت معنای آن این است بخاطر این جهت. اما استظهار، این که بخواهیم بگوییم ظاهر روایت این است ...

حالا این روایت چه بود؟ «أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الْمَالَ فَيَقُولُ لَهُ أَتَيْتَ أَرْضَ كَذَا وَ كَذَا» اگر این جوری بود. «ثُمَّ يَقُولُ لَهُ» که تراخی را دلالت می‌کرد که يُعْطَى الْمَالَ، یعنی يُعْطَى الْمَالَ مضاربهً ثُمَّ يَقُولُ لَهُ، حالا به این استظهار وجهی بود اما این فاء این‌جا فاء ترتیبی هست یعنی رتبه. چون تا معامله نباشد نمی‌شود شرط کرد. این فَيَقُولُ این یعنی در همان معامله دارد حالا ... این خصوصیتش را می‌خواهد بیان کند. چه جور بیان کنند اگر بخواهند بگویند خصوصیاتش را بیان کرده؟ فاء با ثُمَّ تفاوت دارد. اگر ثُمَّ بود یعنی آن پایان یافت ثُمَّ. اما فاء که دارد می‌فرماید این فاء، فاء تفریع هست یعنی در اثر این معامله که محقق شده این حرف را هم در راجع به این معامله می‌زند یعنی قیودی برای این معامله دارد بیان می‌کند. فلذا خود ایشان هم فرمودند که حمل می‌شود اگر بگوییم لو لم نقل، که جسارت نباشد این لای امتناعیه است یعنی آن چیزی که بعدش واقع می‌شود ممتنع هست گفتن آن. خب این اضافه‌ای است که ایشان داشتند.

حالا مرحوم استاد قدس سره در ارشاد الطالب به این مطلب اشکال می‌کنند. که آخر کار ایشان حرف سید را که نقل می‌کنند ...

س: ببخشید استظهارتان از لو لم نقل چه بود فرمودید؟ چون لو گفته یعنی چی می‌خواهد بگوید؟

ج: نه ایشان که مقصودش نیست. لو لم نقل یعنی اگر نگفتیم، ولی می‌گویم چون لو را به کار بردند لو هم برای موارد امتناع هست یعنی نمی‌توانیم این جور حرفی بزنیم.

س: لو لم نقل دیگر. یعنی می‌گوید آقا لو لم نقل، یعنی اگر فرض بکنیم که این حرف را نگفتی. یعنی می‌گویی....

س: حاج آقا می‌خواهند بگویند اگر امروزی فرموده بودند بهتر بود. این لو لم نقل.

س: نه می‌خواهم بگویم لو می‌گوید اتفاقاً؟؟؟

ج: نه حرف ایشان درست است لو لم نقل چون هست. چون لو لم نقل ممتنع می‌شود. یعنی واجب هست که بگوییم.

می‌فرماید که «الثانی كما عن السيد الیزدی و أوضحه بعض الاجلاء قدس سره أنَّ هذه الروایات بعضها ظاهرة فی موافقة القاعدة» بعد تا آخر که می‌فرماید «و المتحصّل أنَّه يجب تكلیفاً علی العامل موافقة الشرط لعموم قوله علیه السلام المسلمون عن شروطهم و علی تقدیر المخالفة یترتب علیه الضمان»

ایشان می‌فرمایند که شرطی که شرطی که شرط یک عمل و یک کاری بر احد المتعاقدين خارج از خود ذات معامله، این کجا تصویر دارد که آن شرط خارج از ذات معامله بخواهد باشد؟ و

ربطی به معامله نداشته باشد؟ قید معامله واقع نشود. آن در جایی است که مدلول معامله با آن چیزی که دارد شرط می‌کند متفاوت باشد متغایر باشد. مثلاً یک متاعی را به زید می‌فروشد بعد شرط می‌کند که شما این متاع را به دیگری اصلاً نفروش، نگهش دار. یا می‌فروشد به او و می‌گوید شما این متاعی را که به تو فروختم به زید نفروش. به کسی دیگر خواستی بفروش عیبی ندارد به زید نفروش. این‌جا عیبی ندارد. چون آن معامله انجام می‌شود بعد از این‌که ملک او شد حالا دارد یک شرطی با او می‌کند. این‌جا عیبی ندارد. چون این متغایر با آن التزام هست. آن یک التزامی است که این مال تو، آن ثمن هم مال من، این انجام می‌شود این یک التزام آخری است که با آن درگیری ندارد. که اصلاً نفروشد یا به زید بفروشد.

اما اگر این‌جوری باشد یک‌جا یک شرطی دارد می‌کند که این شرط با اطلاق آن معامله سازگار نیست. مثلاً توی عقود اذنیه، بگوید که من این ثوب را به تو عاریه دادم ولی شرط بکند به این‌که این را در زمان مطر نفروش. این‌جا شما می‌توانید ببینید این حرف را بزیند بگوید عاریه‌اش مطلقه است؟ ولی شرط کرده که نفروش. اگر پوشید و طوری شد در مطر، ید عاریه، ید امانی اشکالی ندارد فقط تخلف شرط کرده یک گناهی کرده. می‌توانید این‌طوری بگویید؟ نه. این‌جا چون نفوشیدن در حین مطر با اطلاق عاریه دادن، که عاریه دادن تو حتی در این صورت هم هست و جواز استفاده حتی در این صورت داری، این سازگاری ندارد.

س: یعنی آن بحث معروف شرط مخالف با مقتضای عقد هست دیگر.

ج: نه این با اطلاق هست. خودش. با خودش مخالفت دارد.

س: ???

ج: نه با خودش مخالفت دارد.

س: مقتضای لازم آن هم همان است دیگر.

ج: نه مقتضای غیر از خودش هست.

می‌گویند برای این‌که مسئله برای ذهن افراد روشن‌تر بشود می‌گویند ببینید اگر این‌جوری بگوید می‌تواند در همین مثال ما این‌جوری بگوید، بگوید که معیر به مستعیر بگوید که اذنت لک در پوشیدن این لباس، حتی ایام المطر، به مقتضایی که دارم به او عاریه می‌دهم اذنت لک، که حتی ایام مطر پیوشی و لکن علیک الالتزام بترک لبسه ایام المطر. می‌تواند؟ یا می‌گویند این با عقل جور در نمی‌آید؟ اگر داری عاریه می‌دهی و داری می‌گویند عاریه به تو دادم که هر وقت خواستی، حتی ایام مطر پیوشی. بعد بگویی ولی الزامت می‌کنم به شرط که پیوشی در ایام مطر. این جور در نمی‌آید. این نمی‌شود.

بنابراین در این‌جور موارد این قید برای عاریه می‌شود چه به نحو قید بگوید، بگوید أعرٹک أن لا تلبسه فی ایام المطر یا بگوید أعرٹک و اشترط علیک أن لا تلبسه فی ایام المطر، این دو تا با هم فرقی نمی‌کند. بنابراین این‌که شما می‌آید این‌جا ... حالا خلاف ظاهرش را ما کاری نداریم. باید حمل بکنیم. می‌گوییم با حمل جور در نمی‌آید. باز با حمل کار درست نمی‌شود که شما بفروشد که او مطلق است ولی این این‌چنینی هست.

«و السّرّ فی ذلك أنّ الزام الطرف بترك فعلٍ لا یجتمعهما الترخیص فیہ بل لابدّ من رفع الید عن الالزام و عقد المضاربه من العقود الاذنیه» که اذن می‌دهد که با مال من این کار را بکن «حیث إنّ مدلولها الاذن للعامل فی التجارة برأس المال علی نحو المشاركة فی الربح و إذا اشترط علی العامل متاعاً خاصاً بأن یقول اذنت لك فی التجارة بهذا المال علی نحو المناصفة الربح علی أن لا تشتري الحيوان فهو فی الحقیقه اذنٌ فی التجارة بغير الحيوان لأنّ الزام العامل بالالتزام بترك تجارة غیر الحيوان لا یجتمع من الاذن فی تجارة الحيوان»

خب این اشکال اول ایشان هست که می‌فرمایند این نمی‌شود. البته سخت هست که بگویم مرحوم سید، مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم امام یعنی یک چیز واضح الباطلی را تصویر کردند که حالا بیایم این جور به آن‌ها اشکال کنیم. اگر ما مضاربه را یک عقد می‌دانیم دیگر، یک معامله است مثل بیع است. و همین‌طور که سید فرموده و آن‌ها فرمودند ما در معاملات یک حکم وضعی داریم یک حکم تکلیفی داریم. و این‌ها یک وقت شما می‌گویید این‌ها خلاف ظاهر روایات هست این حمل‌ها، و ما باید این روایات را حمل بر یک امر تعبّدی بکنیم. یک وقت می‌گویید که اصلاً این حرف‌ها باطل است نمی‌شود حمل بر این کرد. که استاد رحمه‌الله می‌فرمود باطل است نمی‌شود حمل کرد.

س: این را شما مخالفت دارید و الا آن ظهوری را که حضرت امام فرمودند....

ج: نه قبول نداریم. بله خلاف ظاهر روایت هست. نمی‌شود حمل کرد این‌ها را.

س: یعنی آن تفرقه را هم قبول دارید که خلاف ظاهر است؟ تفرقه‌ای که می‌فرمود که اگر می‌گوید آن جا برو، این مثلاً این‌طور اما اگر می‌گوید این متاع را بخر....

ج: نه این‌ها فرقی نمی‌کند.

خب این‌جا چه اشکالی دارد؟ مگر ما تصویر نداریم؟ مگر ما مکاسب محرّمه نداریم؟ توی مکاسب محرّمه، ما دو جور مکاسب محرّمه داریم. یک مکاسب محرّمه‌ای داریم که در عین صحت حرام است. یک مکاسب محرّمه‌ای داریم که نه، هم حرام است و هم باطل است. مثلاً ربوی، معاملات ربوی هم باطل است و هم حرام انجام داده. کسی که می‌رود معامله‌ی ربوی می‌کند هم نقل و انتقال حاصل نمی‌شود. مثلاً در ربای در معاملات، دو کیلو مثلاً گندم جید را به پنج کیلو غیر جید می‌فروشند. اصلاً این نقل و انتقال نمی‌شود. این دو کیلو به این منتقل نمی‌شود این پنج کیلو هم به این منتقل نمی‌شود. همین‌جا کار حرام هم انجام داده. اما یک‌جایی نه، مثل بیع وقت نداء، معامله درست است کار حرام انجام داده. یعنی نقل و انتقال می‌شود... حرف آقایان همین است می‌گویند این‌جاها این‌جوری است که اگر بیایند متعاقدين در باب مضاربه این جور عقد مضاربه را... استفتاء می‌کنیم از آقای تبریزی رحمه‌الله استفتاء می‌کنیم می‌گوییم مالک و عامل می‌آیند این‌جوری عقد مضاربه را می‌بندند. می‌گویند آقا تو عامل باش، با این معامله کن، ضاربتک که با این سرمایه بروی کار بکنی و سود آن هم این‌جوری بین ما تقسیم می‌شود. و من در این‌جا در اصل معامله هیچ قیدی نمی‌آورم برای تو. ولی شرط با تو می‌کنم از باب المعاملة عند شروطهم می‌خواهم عمل بکنی، ولی شرط می‌کنم خارج از معامله که آن‌جا نروی، آن‌جا هم نروی، ولی در حکم وضعیه دخالت نمی‌دهم. این غیر از باب استعاره است. توی استعاره عاریه می‌گیرد که چکار کند؟ عاریه نمی‌گیرد که بگذارد آن‌جا. بله یک چیزهایی هست که عاریه می‌گیرند مثل گلدون را مثلاً عاریه می‌کند کارش همین است که بگذارد

آنجا به آن نگاه کند. اما اگر لباس را عاریه می‌گیرند لباس برای پوشیدن است. بعد بگوید اجازه به تو دادم که بیوشی، بعد بگوید که نبوش. این نمی‌شود. اما باب معاملات که فرض این است که یک حکم وضعی دارد یک حکم تکلیفی دارد و قابل این جهت هست خب چه اشکالی دارد؟

س: یعنی فرقی دقیقاً چی هست از نظر فنی؟

س: نه حاج آقا این آقای مالک که شارع و مولا نیست که این بحث‌ها را بخواهیم راجع به او بکنیم. این مالک این عاقلی هست آن مضارب هم یک عاقلی هست آن دو تا بین هم یک حرفی زدند که آنجا باید از شارع یا از مولا یا از عفاء پرسیم که حالا تکلیفی آن چی هست؟ وضعی آن چه هست؟

ج: بله می‌گوییم. جواب این است که شارع یک کاری کرده به من چنین فرصتی را داده، گفته المؤمنون عند شروطهم، اگر او نگفته بود المؤمنون عند شروطهم بگوید خب شرط می‌کنیم به من چه؟ ولی چون شارع فرموده المؤمنون عند شروطهم، می‌آیم می‌گوییم همان‌طور که ... ببینید آن مثالی که می‌زنید حکم وضعی و تکلیفی قابل جدا شدن هست می‌خواهیم بگوییم پس تصویر دارد. آن غیر معقول نیست و الا اگر غیر معقول باشد شما نمی‌توانید بیع وقت نداء را از یک طرف بگویید شارع بگوید «أَحَلَّ اللَّهُ التَّيِّعَ» من این را حلال کردم این را اوقعته فی محله که می‌تواند ... که احلّ الله را اگر به این معنا بگیریم. یعنی حلال کردم. یعنی از نظر تکلیفی. چون دو احتمال در آن هست دیگر، در «أَحَلَّ اللَّهُ التَّيِّعَ» یکی این است که حکم وضعی را دارد بیان می‌کند که احله محله، محل بیع چی هست؟ این است که کارآمدی داشته باشد نقل و انتقال با او حاصل بشود. من اوقعته فی محله. خب این نقل و انتقال از این حاصل می‌شود. این‌جا هم دارد می‌گوید آقا من این مضاربه‌ای را که با او دارم انجام می‌دهم این مضاربه قید ندارد همان‌جوری که قانون مضاربه هست که وقتی چیزی را خریدی و سود آن علی الشرطی که انجام شده تقسیم می‌شود این سر جای خودش. من به این چی ندارم. اما چون دوست ندارم مثلاً فلان را، یا مثلاً با تو شرط می‌کنم که آن کار را نکنی.

س: می‌گفتیم عقود اذنی، آخر بیع را ایشان گفت عقود اذنی نیست ولی مضاربه یک امر اذنی هست.

ج: نه. می‌گوییم عقود اذنیه یعنی چی؟ که شما می‌گویید اذن می‌دهد. نه یک قراردادی است که با هم می‌بندند. نه این که می‌آید می‌گوید اذن می‌دهم که در این تصرف کنی، فایده‌ی این اذن ... قرارداد است فلذا او مطالبه می‌کند.

س: می‌دانم همین اذن هست که شارع معتبر کرده آن را؟

ج: نه اذن نمی‌دهد یک معامله است.

س: حالا ما کلمه‌ی اذن را چیز نداریم ولی به هر حال ایشان می‌گوید این دو تا احتمال لا یجتمعان هستند.

ج: آقای نائینی هم فرموده عقود اذنیه. ولی بعضی از بزرگان اشکال می‌کنند؟؟؟ خودش یک معامله است یک قرارداد است.

س: می‌دانم آخر ایشان لبّ کلامش این است که ...

ج: حالا شما توی اجاره می‌گویید اذنی هست؟ اذن می‌دهم که این‌جا بنشینم؟ این قدر پول به من بدهی؟ نه. این‌جا هم می‌گوید نه، این‌جا قرارداد می‌بندم که معامله کن، سود مال تو هست. نه من اذن می‌دهم. اصلاً ...

س: نه یعنی مراد شاید البته اشکال جای دیگری هست ولی شاید مراد ایشان این است که مثل جعله که گفته می‌شود تا قبل از این‌که آن فرد عامل حرکتی انجام ندهد چیزی برای او لازم نیست.

ج: خب بله آن‌جا که معلوم است.

س: به خلاف اجاره. در عقود اذنی این است که اذن داری این کار را بکنی اگر نخواستی هم نخواستی اما اگر کردی؟؟؟ اجاره نه نخواستی نکن نداریم نوشتیم در؟؟؟ باید پولش را بدهی.

ج: نه در باب اجاره تملیک منفعت اگر می‌شود منفعت مالش شده.

س: حالا این حد وسطش را چه جواب می‌دهید؟ که می‌گوید که در عقود اذنی این‌که اذن بدهی یا اذن ندهی لا یجتمعان، فرمایش شما در بیع وقت نداء درست است کبرای کلی. ولی فرمایش ایشان که در عقود اذنی می‌فرماید اذن و لا اذن لا یجتمعان.

ج: نه همین که عرض کردم اول آن که گفتم معامله من المعاملات هست. نه این‌که مثل باب اذن باشد.

س:؟؟؟

ج: نه مثل باب اذن نیست.

س: پس یعنی توی عاریه قبول دارید؟

ج: ببینید نه این‌که من دارم تملیک می‌کنم بخشی از سود را به تو. فایده‌ی اذن این نمی‌شود که خود به خود سود مال او بشود من اذن دادم در این مال من، پس با این مال من معامله کنید. آن هم اجرت عملش نیست. یعنی آن سود اجرت عملش نیست. که کأنّ این مزدور شده و اجرت عملش هست. فلذا آقای خوئی قدس سره در بحث مضاربه فرموده این خلاف قاعده است. چون نماء تابع اصل است. چه جور شده با این‌که اصل مال زید است نمائش مال او می‌شود؟

س: پس توی عاریه قبول دارید الان؟

ج: بله توی عاریه فرق می‌کند. توی مضاربه، توی مساقات، توی مضارعه، این‌ها معاملاتی هستند که این‌که آن طرف سود گیرش می‌آید یا بخشی از ثمن مال او می‌شود نه این‌که این می‌بخشد آن را. یا اجرت کارش را به او می‌دهد. نه. این‌جا نه اجرت کار هست نه چیز دیگر. این یک معامله‌ی عقلانی هست که شارع هم این را تثبیت کرده. که با این مال دیگری اگر آمدی معامله کردید و عقد مضاربه بین خودتان بستید آن کسر را که قرار دادید خود به خود این چنین است که سود عند الحدوث می‌رود توی جیب تو و ما بقی آن می‌رود

توی جیب آن. آن کسری که قرار داده شده می‌رود توی جیب این و ما بقی می‌رود جیب او، و یک احکامی هم دارد که مثلاً خسارانش به گردن این نیست و نیست و فلان.

این آقایان حداقل باید گفت که اشکال مبنایی هست نه بنایی. این آقایان تصورشان این است که عقد مضاربه یک اذن نیست یک معامله است شبیه بیع هست حکم وضعی می‌تواند داشته باشد. حکم تکلیفی می‌تواند داشته باشد. و این دو تا هم ربطی به هم‌دیگر ندارد.

بنابراین اگر این اشکال حضرت استاد قدس سره را بخواهیم بر امام و آقای اصفهانی و آقای سید وارد بکنیم جواب این است که آن‌ها این مبنا را قبول ندارند این مبنایی که شما می‌فرمایید در این‌جا، این اشکال، اشکال مبنایی می‌شود نه بنایی. حالا اشکالات دیگری هم دارند که ببینیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.